



نقد اقتصاد سیاسی - نقد بتواریگی - نقد ایدئولوژی

<https://naghd.com>

آبان‌هایی دیگر؟

جلیل شکری



آبان ۱۳۹۹

ناباوری‌های همیشگی، یادآوری بدیهیات

یک سال از قیام آبان گذشت و به نظر می‌رسد بار دیگر ناباوری‌هایی هم‌چون خوره روان ما را آزار می‌دهد:

- چطور در حالی که امکان برافتادن حاکمیت با سلسله اعتراضاتی با شدت و حدت آبان وجود داشت، به یک‌باره در بُن‌بستی سیاسی فرو رفتیم؟!
- آیا این بار کروناست که بناست هم‌چون جنگ ۸ ساله برای نظام در حُکم «نعمت»، میانجی‌گر سرکوب و خاموشی سیاسی به سود سیستم باشد؟!
- چطور می‌توان به خیزش‌های مردمی ناشی از خشم و نارضایتی بابت بحران اقتصادی حاکم بر معیشت امیدی بست اگر که توان برخورد قهرآمیز حاکمیت در حد آبان باشد و این توده‌های معترض را در ماتم و عزا فرو برد؟

سوآلاتی از این دست را به‌وفور می‌توان در محافل و حوزه‌ی عمومی از زبان هر به‌ستوه آمده‌ای از وضع موجود شنید. بسیار خوب؛ اگر نخواهیم هم‌چون مسخ شده‌ای در بُهت و حیرت این پرسش‌ها فرو رویم، باید بکوشیم تا از خلال مواجهه‌ای تاریخی مبتنی بر چینی‌منطقی، چگونگی واقع‌شدن در شرایط حاضر را تحلیل کنیم. چنین مواجهه‌ای ضمن آشکارساختن محدودیت‌های پراتیک انتقادی-انقلابی واقعا موجود و هم‌چنین درز و ترک‌های وضعیت، استعدادهای بالفعل نشده‌ی نیروهای مبارز علیه این وضعیت را هم‌چون روزه‌های لازم برای عبور از بُن‌بست سیاسی حاضر، نشان می‌دهد.

اولین و بدیهی‌ترین نکته‌ای که به عنوان پیش‌درآمدی برای ورود به دستورکار فوق نیازمند یادآوری آنیم، عبارت است از این که بحران-بُن‌بست حاضر، هرچند یگانه و ویژه، اما بی‌نظیر و بی‌همتا نیست؛ به این معنی که در وهله‌ی نخست مُنتزع از الزامات ویژه‌ی اکنونیت وضعیت، عامیتی در قیاس با موارد مشابه (نه یکسانی) است که متأثر از آن‌ها باید درصدد فهم پیوستاری اکنون برآمد. به عنوان نمونه لازم است مواردی چون بن‌بست سیاسی پس از شکست جنبش جنگل تا انتهای سلطنت رضاشاه، فضای ۲۸ مرداد و خفقان یک دهه‌ای پس از آن، ضربات سال ۱۳۵۰ بر پیکر جنبش چریکی، خفقان بهت‌آور و سنگین پس از ۳۰ خرداد ۱۳۶۰، و نیز فروبستگی حدفاصل ۱۳۸۹ تا ۱۳۹۶ را به خاطر آوریم. این لحظات تراژیک چطور بالیدند و نیروهای مبارز چگونه تحت سایه‌ی شوم آن‌ها بازه‌های زمانی نه‌چندان کوتاهی را تاب آوردند و خویش را بازسازماندهی کردند؟

دومین نکته‌ی مقدماتی و بدیهی، ارزیابی بهترین چپ‌اندیشی‌های مجموعه‌ای از نیروها کنار یکدیگر است که انرژی‌ای بیش از عملکرد تک به تک، آن‌ها را آزاد می‌کند. در فیلم تحسین شده‌ی «مانیبال» (Moneyball) که روایتی واقعی از دوره‌ی اوج کاری بیلی بین مدیر ناموفق تیم بیسبال اوکلند اتلتیک است، پیتر براند که یک آنالیزگر بازیکن‌هاست خطاب به او می‌گوید:

«آدم‌هایی که صاحب باشگاه‌ها هستن، به خرید بازیکن‌ها فکر می‌کنن. هدف شما نباید خرید بازیکن باشه، هدف شما باید خرید بُرد باشه. برای اینکه بُرد به‌دست بیارین، باید امتیاز به‌دست بیارین.»

در ادامه هنگامی که بنا بر رسیدن به چپ‌نشی جدید از بازیکن‌ها را دارند، می‌گوید:

«بازیکن‌ها به دلایل متعصبانه، و نقص‌های نامعلوم مورد غفلت واقع می‌شوند: سن، ظاهر، شخصیت.»

نکته بر اهمیت تیم‌داری اما این است که چطور مبتنی بر داشته‌ها باید بهینه‌ترین نتیجه را گرفت. اینجا حتما پای کنارگذاری برخی بازیکن‌ها و خرید بازیکن‌هایی دیگر وسط است که به اعتبار دلالت معنایی «داشته‌ها» منظور از آن در بحث مذکور میزان پولی‌ست که برای خرید یک مجموعه‌ی با استعداد دارید؛ مجموعه‌ای که هر کدام از اعضایش ستاره نیستند و در نظر گرفتن تک به تک‌شان کنارهم به قول پیتر براند احتمالاً در حکم «جزیره‌ای از اسباب‌بازی‌های ناجور» است، اما این مجموعه به اعتبار تجمیع حداکثری استعدادهای مورد نیاز برای بُرد در هر عضو، می‌تواند از اجتماع مشهورترین ستاره‌ها هم بهتر نتیجه بگیرد. مبتنی بر این بینش، تیم بحران‌زده‌ی اوکلند اتلتیک علی‌رغم بودجه‌ی کم و خرید بازیکن‌هایی که به نظر بسیاری از کارشناسان وقت ضعیف‌ترین‌های بیسبال بودند، با ثبت یک رکورد بی‌سابقه تا آن زمان، ۲۰ بازی را پشت سرهم می‌برد. به این ترتیب لازم نیست حتماً تیمی از لنین‌ها و لوکزامبورگ‌ها، جزنی‌ها و اشرف‌ها، گرامشی‌ها و چه‌گواراها یا حنیف‌نژادها و وارثان‌ها داشته باشیم تا بتوانیم به مبارزه و تغییر بیاوریم.

بر این اساس، برای مثال لازم است مواردی چون شکل‌گیری و فعالیت «شورای کارگران پالایشگاه نفت تهران» در حد فاصل اواخر ۱۳۶۹ تا ۱۳۷۵ (یعنی پس از سرکوب شوراها و سندیکاها کارگری در ابتدای انقلاب، و نیز قلع و قمع نیروهای چپ)، فعالیت‌های دانشجویان چپ از نیمه‌ی دهه‌ی هشتاد، پس از بیش از ۲۰ سال غیاب نیروهای چپ در دانشگاه‌ها، و تجدید حیات کانون نویسندگان با فعالیت‌های جمع‌مشورتی کانون از ۱۳۷۳ به این سو را مرور کنیم.

نعمت کرونا یا قوام نیافتن ذهنیت سیاسی ضدسیستم؟

این سؤال مهمی است که آیا اگر کرونا سربرنمی‌آورد، شاهد آبان‌های دیگری در این فاصله‌ی یک‌ساله بودیم که هرچه بیش‌تر پایه‌های نظام را سُست می‌کردند؟ اهمیت این پرسش، و پاسخ به آن از آن روست که بتوانیم در تحلیل چرایی بن‌بست سیاسی حاضر، تأثیر عامل سرکوب حاکمیت و کرونا را با سنجش دقیق‌تر وارد واکاوی‌مان کنیم تا ارزیابی تأثیر بحران‌های درونی انواع و اقسام گروه‌های معترضان گم نشود. پس از شکست سیاسی تلاش‌هایی در غلبه بر وضع سلطه‌گرانه‌ی موجود، معمولاً این امکان وجود دارد که تحلیل‌ها در دو صف قرار بگیرند:

- تأکید بر نقش رادیکالیسم ناکافی جنبش در شکست مبارزه.

- تأکید بر نقش شدت سرکوب از سوی حاکمیت و عواملی بیرونی چون جنگ، بیماری و به اصطلاح

حوادث طبیعی در پیروزشدن نبرد.

برای نیفتادن به دام این دوگانه‌انگاری و فرورفتن در بُهت و حیرت یا افسردگی، باید عمق تحلیلی گزاره‌ی معروف «به‌سر آمدن عمر کهنه و ناتوانی نو از سربرآوردن» را دریافت. جمهوری اسلامی مدت‌هاست در

محاصره‌ی انواع بحران‌های اقتصادی، اجتماعی، ایدئولوژیک و مشروعیت سیاسی گیر افتاده و با به اوج رسیدن مجموعه‌ی این بحران‌ها به واسطه‌ی شیوع کرونا، در موقعیتی قرار گرفته است که «ناکارآمدی مطلق حاکمیت» خوانده می‌شود. اما یک جزء این دستگاه حاکمیت، که به نظر می‌رسد مهمترین مؤلفه‌ی نگه دارنده‌ی آن نیز هست، همچنان کارایی دارد: قوای قهریه (سرکوب، بازداشت و زندان).

تهاجمی‌تر شدن مواجهه‌ی مردم با این قوا در حدفاصل دی ۱۳۹۶ تا آبان ۱۳۹۸ نویدبخش این چشم‌انداز بود که با تداوم خیزش‌ها، دستگاه سرکوب دچار فرسایش شود، اما صرف‌نظر از به وسط آمدن مؤلفه‌ی پیش‌بینی نشده‌ای به نام «کرونا»، شدت سرکوب، و زخمی که بر تن مردم نشست، همراه با تأکید رسانه‌ها بر همین «شدت سرکوب» به عوض برجسته‌ساختن «جلوه‌های بدیع مقاومت مردمی»، باعث شد تا به اعتبار فرورفتن مردم در وضعیت سوگواری، حاکمیت، فرصت بازسازی و ارزیابی نقاط ضعفش در سرکوب کارآمدتر جنبش را به‌دست آورد. در حالی که همه‌ی قدرت‌های بزرگ خارجی (از آمریکا گرفته تا چین) متفق‌القول جمهوری اسلامی را بهترین رژیم می‌دانند که تا اطلاع ثانوی بهتر است زمامداری ایران را به‌عهده داشته باشد، غیاب اپوزیسیونی قابل عرض اندام و فقدان سازمان‌یابی‌های متکثر و دامنه‌دار در داخل حول محور انواع موضوعیت‌های سلطه (کارگران، زنان، اقوام، محیط زیست)، باعث می‌شود که تمنای انقلابی در ایران تنها از رهگذر «خیزش‌های پیاپی تهاجمی مردم عاصی با فواصل زمانی کم از یکدیگر با ابعاد نظیر آبان ۹۸» بگذرد. اما نکته اینجاست که این رهگذر منوط به وجود سازمان‌یابی‌هایی بادوام و مُصر به برانداختن نظام حاکم در بین گروه‌بندی‌های بزرگی از مردم است که متأسفانه نشانه‌هایی دال بر وجود چنین سازمان‌یابی‌هایی دیده نمی‌شود. صرف تکیه و استناد بر عامل فقر و سرکوب به عنوان موانع شکل‌گیری چنین چشم‌اندازی، کلیشه کردن تحلیل ساختاری است. ساده‌ترین چالش معطوف به چنین رویکردی این است که چطور از پرولتاریا، این بیگانه‌ترین موجودات در نظام سرمایه‌داری انتظار انقلاب می‌رود؟! زیرا پرولتار نظیر هر انسان دیگر می‌تواند در کنار ذهنیت ایدئولوژیک، ذهنیتی غیرایدئولوژیک هم داشته باشد، و این شکافی است که در درون او، باب مقاومت را می‌گشاید. اما چرا برای مردمان فرودست و عاصی این دیار، ذهنیت غیرایدئولوژیک آن‌طور که نیروهای چپ انتظار دارند شکل نگرفته است؟ اگر از جایگاه فقر و سرکوب بگذریم، از حیث ذهنیت سیاسی، جواب همواره حاضر و آماده عبارت است از «فقدان حزب و سازمان مرتبط با، و خط دهنده به، چنین مردمانی». این جواب هم نظیر بقیه کلیشه‌کننده‌ی تحلیل ساختاری، از اهمیت و جایگاه مقوله‌ی شکل دادن به حزب و سازمان فرمولی برمی‌سازد که هم وقوع و هم غیبت رویدادها را به اعتبار جوابی حاضر و آماده توجیه می‌کند: حتما سازماندهی حزب و سازمان، مناسب نبوده است. به این ترتیب تو گویی حزب و سازمان جهانی‌ست که فهم هر شکلی از بحران سیاسی باید از منظر میزان کارآمدی آن ارزیابی شود.

عبور از کنار وسوسه‌ی این کلیشه‌ها برای تحلیل، شاید بتواند مؤلفه‌ای آشنا اما نه‌چندان پرداخت شده‌ی «بدیل سیاسی حکومت حاضر» را در نظر توده‌های به‌تنگ آمده از وضع موجود، مطرح کند. اهمیت صحبت بر سر بدیل

از اینجاست که صرف نخواستن جمهوری اسلامی همچنان ناراضیان را به قطعیتی در عمل (به ویژه از حیث مداومت داشتن در نبرد علی‌رغم سرکوب) برنیاکنگخته، و نظیر بسیاری از انقلابات نیاز به وجود افقی در دسترس برای تحقق سلسله‌ای از خیزش‌هاست. از این نظر شاید بتوان گفت که فقدان بدیل، مهمترین نقش را در شکل نگرفتن ذهنیت سیاسی توده‌های به‌تنگ آمده از وضع موجود داشته باشد.

از دی ۱۳۹۶ تا امروز به واسطه‌ی عواملی چون نوستالژی، سهل‌الوصول‌ترین امکان قابل تصور بودن و تبلیغات گسترده‌ی رسانه‌ای، سلطنت‌طلبی به عنوان بدیل، نگاه‌های بسیاری را به خود معطوف داشته است. با این حال به نظر می‌رسد این ایده همچنان قابلیت چندانی برای بسیج جدی و هدفمند نیروهای ناراضی علیه حاکمیت ندارد. سه عامل برشمرده در توضیح چرایی بالیدن سلطنت‌طلبی در هیأت «بدیل»، گویای آن است که اگر تمنای خواستن آن در نظر ناراضیان به وسعت یک اقیانوس باشد اما عمق اراده‌ی این نیروها برای تلاش مجدانه و مستمر در راستای براندازی به شوق چنین بدیلی، یک میلیمتر است. اوضاع اما برای بدیل‌های چپ اسفانگیزتر است: نه وسعتی در خواستن و نه عمق اراده‌ای برای عمل.

چه باید کرد؟

شعار «اداره‌ی شورایی» که از دی ۱۳۹۶ به گوش رسید و با اعتراضات کارگران هفت‌تپه در تابستان ۱۳۹۷ هرچه بیشتر جلب توجه کرد، در جلوگیری از مصادره‌ی دلالت معنایی شعار «اصلاح‌طلب، اصول‌گرا، دیگه تمومه ماجرا» توسط نیروهای راست اپوزیسیون (به ویژه سلطنت‌طلبان) نقش مؤثری ایفا کرد. هم‌چنین مبارزات سه جریان کارگری (از اراک تا فولاد)، جریان صنفی دانشجویان، و کانون صنفی معلمان تا اندازه‌ی زیادی در مطرح کردن بار دیگر جریان چپ در سپهر عمومی مؤثر بود، اما با صدمه خوردن این سه جریان از یک سو و کاسته شدن از مراودات اجتماعی به واسطه‌ی همه‌گیری کرونا از سوی دیگر، سخت بتوان شعار «اداره‌ی شورایی» را مبتنی بر صورت‌بندی‌ها و تبلیغات تاکنون انجام‌شده در داخل، دارای توان بسیج‌کنندگی قابل ملاحظه‌ای دانست. معنای این حرف این نیست که باید از اهمیت این موضوع به عنوان استراتژی بنیادی برای طرح بدیل از سوی جریان چپ صرف‌نظر کرد، اما نیاز است تا میانجی‌های جدیدی برای رهنمون شدن جامعه به بدیلی چپ‌پیریزی شود. برای اندیشیدن به این میانجی‌ها شاید لازم است تا به نکته‌ای که در آغاز نوشتار مطرح شد بازگردیم: نیروهای مبارز چطور تحت سایه‌ی شوم لحظاتی تراژیک چون یک دهه‌ی پس از کودتای ۲۸ مرداد یا سرکوب دهه‌ی شصت دوام آوردند، خویش را بازسازی کردند و حتی به عنوان نیروی نویدبخش بدیل سیاسی وضعیت برکشیدند؟

در سال‌های اول دهه‌ی ۱۳۸۰، تلاش‌های مستمر هسته‌ای که بعدها با عنوان «هیأت بازگشایی سندیکا‌های کارگری» شناخته شد، از نوشتن درباره‌ی اهمیت سندیکا در نشریات و روزنامه‌ها، تا در دسترس کارگران قرار دادن کتاب «دانستنی‌های سندیکایی» حسین سمنانی به نحوی که دست به دست می‌گشت، و تا برگزاری کلاس‌های «حقوق کار» برای کارگران را دربر گرفت که دست آخر منجر به شکل‌گیری سندیکای شرکت واحد

توبوس‌رانی تهران و حومه با درخواست بیش از هزار تن از کارگران این شرکت از نیمه‌ی اول ۱۳۸۴، و نیز احیای سندیکاهایی دیگر چون فلزکارمکانیک، کفاش‌ها، و نقاشان ساختمانی در شکل «هیأت بازگشایی» شد. این تلاش‌ها در کنار احیای جنبش دانشجویی چپ و رونق ترجمه‌ی کتاب‌های چپ، انرژی جدیدی به مبارزات تضعیف‌شده‌ی جریان چپ پس از دهه‌ی شصت داد.

اگر بپذیریم که امروز در وضعیت «ضرورت بازسازی» قرار داریم، شاید بیش و پیش از اندیشیدن به جرقه‌ها و درگرفتن شعله در چمن، لازم است برای پاسخ به پرسش‌هایی آشنا بیشتر تأمل کنیم:

- جمهوری اسلامی چیست؟ چطور کار می‌کند؟
- توازن قوای بین‌المللی و ماهیت نیروهای حاضر در آن چگونه است؟
- چه بدیل و سازمان‌یابی‌ای قادر به استفاده از درز و ترک‌های وضع موجود داخلی و جهانی است؟
- با چه نیروهایی، بر سر چه چیزهایی، تا کجا و به چه شکل می‌توان متحد شد؟